

جایگاه نقد تخیل در زیبایی‌شناسی شعر

ابن خفاجه و هلالی جغتایی با تکیه بر نظریه گاستون باشلار

فرهاد نادری*

دکتر محمدعلی مؤذنی**

چکیده

نقد تخیل، مابین نقد موضوعی و نقد ساختاری قرار داشته و سعی دارد با تمرکز بر نیروی تخیل، از موضوعی روانکاوانه به مطالعه نظام‌مند تصاویر شعری بپردازد و بر اساس تداوم حضور یک یا چند عنصر از عناصر اربعه در خیال‌پردازی‌های شاعرانه، میزان خلاقیت و اصالت تصویرسازی شاعران را مشخص کند. بدون شک، روش نقد تخیل، از راه پیوند شعر با مباحث روان‌شناسی و بخش ناخودآگاه ذهن، راه را برای تفسیر چندمعنایی شعر بیشتر باز می‌کند و شعر را از حصار بررسی‌های کلیشه‌ای رها می‌سازد. محور اصلی مقاله حاضر، نقد و بررسی اشعار وصفی ابن خفاجه شاعر اندلس و هلالی جغتایی شاعر قرن دهم است که بر پایه الهام از دو عنصر آب و آتش سروده شده‌اند و به این سؤالات پاسخ می‌دهد که ابن خفاجه و هلالی در خلق تصاویر شعری خود، تا چه میزان بر اساس دو عنصر آب و آتش خیال‌پردازی کرده‌اند؟ و نیز تخیل خلاق در خوانش مشترک شعر این دو شاعر، تا چه میزان فعال عمل نموده است؟ در پایان مشخص شد که شعر هلالی با توجه به سبک غزلی آن، متأثر از آتش است و بیشتر سوز و گدازهای درونی و نیز ناامیدی و ترس از تنهایی خود را در قالب تصاویری از آتش خلق کرده است؛ در حالی که شعر ابن خفاجه، با توجه به علاقه وی به طبیعت سرسبز آندلس، برگرفته از حرکت و پویایی عنصر آب است و به نوعی نیروی زایش آب را مورد توجه قرار داده است.

واژه‌های کلیدی

نقد تخیل، وصف شعری، شعر هلالی جغتایی، شعر ابن خفاجه، شعر عربی، شعر فارسی

* دانشجوی دوره دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، گروه زبان و ادبیات فارسی، کرج، ایران. (نویسنده مسؤول)

** استاد دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، گروه زبان و ادبیات فارسی، کرج، ایران.

تاریخ پذیرش: ۹۶/۳/۸

تاریخ دریافت: ۹۶/۱/۱۶

۱- مقدمه

نقد تخیل، نگرشی نوین به دانش تداعی معانی است و سعی دارد با نگاهی متفاوت به تصویرسازی ذهنی شاعران نگاه کند و آن‌ها را بر اساس روان‌شناسی دنیای ذهن هر فرد توضیح دهد. «این نوع نقد، تنها روشی است که می‌تواند تعریفی از نقش‌ها، تصاویر و تخیلات را در مسیر گوناگون‌شدن و دگرگونی آن‌ها ارائه دهد؛ الگویی مناسب که خواننده اثر ادبی، و بیننده اثر هنری را بیش از پیش به درک ماهیت و نحوه پیدایش اثر رهنمون می‌دارد» (تحویل‌داری، ۱۳۸۷: ۵۶). گاستون باشلار، پایه‌گذار نقد تخیلی است که به بحث درباره تأثیر تخیل و خلاقیت در تصویرسازی‌های شاعرانه توجه نمود و سعی کرد تا رابطه علت و معلولی را در بررسی اشعار یک شاعر نادیده بگیرد و اساس نظریه خود را بر حضور عناصر اربعه در خیال‌پردازی‌های شاعرانه قرار داد. وی عقیده داشت «تنها عناصری که نیروی تخیل را شکل می‌دهند و سبب تصویرسازی می‌شوند، عناصر چهارگانه آب، آتش، باد و خاک هستند. این عناصر همگی بدن، روح و صدا و احساس دارند و با زبان خویش با مخاطب ارتباط برقرار می‌کنند» (باشلار، ۱۹۸۴: ۲۷).

میدان عمل نقد مبتنی بر تخیل، شعر و تصاویر شعری است چرا که «شعر همواره سرشار از حرکت است؛ تصویر در خطوط شعر جریان دارد و تخیل را به دنبال می‌کشد، چنان‌که گویی تخیل رشته‌ای عصبی ایجاد کرده است» (باشلار، ۱۳۷۷: ۱۳۹). بر اساس نقد تخیل، توصیفات که شاعر از طریق خیال‌پردازی ارائه می‌دهد به نوعی شبیه‌سازی درونی است که در طی آن، شاعر دنیای واقعی را به وسیله دنیای تخیلی و قدرت خیال‌پردازی خویش جذب می‌کند و جهانی ویژه و تصاویری منحصر به خود خلق می‌کند. بنابراین، تصویر کلی از شعر یک شاعر، از طریق بررسی بوطیقای شعر به دست می‌آید و سرکشی و کنکاش در گذشته، پشتوانه‌های فکری - فرهنگی و محیط زندگی شاعر بی‌فایده است.

«در این قلمرو، پیشینه فرهنگی نقش ندارد... در اینجا آدمی باید مستعد دریافت باشد، دریافت تصویر در لحظه ظهور آن. تصویر شعری نه تابع فشارهای درونی (ذهن شاعر) است و نه پژواک (تجربه) گذشته. برعکس، با درخشش یک تصویر است که پژواک‌های گذشته‌های

دور طنین‌انداز می‌شوند. شاعر، پیشینه تصویر شعری‌اش را برای ما باز نمی‌گوید اما تصویر او بی‌درنگ در ذهن ما جان می‌گیرد. قابلیت ارتباطی یک تصویر نوظهور و نامأنوس از اهمیت هستی‌شناختی عظیمی برخوردار است» (باشلار، ۱۳۷۷: ۱۳۰-۱۲۹).

هر اندازه یک شاعر در به‌کارگیری نیروی تخیل خلاقانه‌تر عمل کند، تداعی تصویر خلق‌شده از سوی وی، زودتر و آسان‌تر در ذهن مخاطب شکل می‌گیرد و بهتر می‌تواند با دنیای ذهنی شاعر ارتباط برقرار کند.

هدف از نگارش این مقاله، دست‌یافتن به بوطیقای شعری هلالی و ابن‌خفاجه با تأکید اصلی بر درک عناصر آب و آتش در شعر آن‌ها است تا میزان خلاقیت آن‌ها در تصویرسازی از این دو عنصر مشخص شود و به این سؤالات پاسخ دهد که ابن‌خفاجه و هلالی در خلق تصاویر شعری خود، تا چه میزان از طبیعت و عناصر اصلی بهره برده‌اند؟ و نیز تخیل خلاق در خوانش مشترک شعر این دو شاعر، تا چه میزان فعال عمل نموده است؟

۲- پیشینه پژوهش

در زمینه تطبیق شعر هلالی جغتایی و ابن‌خفاجه اندلسی، و نیز تحلیل شعر آن‌ها از منظر نقد تخیل، تاکنون پژوهشی صورت نگرفته است اما در مورد بررسی شعر هر کدام از آن‌ها به طور جداگانه چند پژوهش انجام شده است از جمله: علی‌باقر طاهری نیا (۱۳۸۴) «بررسی تصویر طبیعت در شعر منوچهری دامغانی و ابن‌خفاجه اندلسی» که به تطبیق شعر منوچهری و ابن‌خفاجه پرداخته است. بابایی دم‌طسوج (۱۳۸۷) در پایان‌نامه «زیبایی‌شناسی وصف در دیوان ابن‌خفاجه» به تصویرسازی‌های ابن‌خفاجه از منظر زیبایی‌شناسی توجه نشان داده است؛ قائمی اصل (۱۳۸۶) در پایان‌نامه «وصف طبیعت در شعر ابن‌رومی و ابن‌خفاجه اندلسی» به مقایسه اشعار وصفی این دو شاعر پرداخته است؛ اسکندری (۱۳۸۵) در پایان‌نامه «توصیف طبیعت در دیوان ابن‌خفاجه» وصف طبیعت را به طور کلی در شعر ابن‌خفاجه مورد توجه قرار داده است؛ ظفری، پژمان، (۱۳۸۷) در پایان‌نامه «نقد و بررسی وصف طبیعت در دیوان ابن‌خفاجه اندلسی»؛ بایرامعلی (۱۳۹۳) در پایان‌نامه وصف طبیعت در شعر بحتری و ابن‌خفاجه اندلسی؛ زارع

خفری (۱۳۹۰) در پایان‌نامه «مظاهر وصف الطبیعه فی دیوان ابن خفاجه»؛ رنجبر (۱۳۸۶) «هنر تصویرگری در وصفیات ابن خفاجه» نیز به بررسی وصف طبیعت و انواع آن در شعر این شاعر پرداخته‌اند. عباسی، نوذر و دیگران (۱۳۹۴) در مقاله «نقد و بررسی تطبیقی تراحم تصاویر در شعر منوچهری دامغانی و ابن خفاجه اندلسی» سعی کرده‌اند تا تراحم تصویری این دو شاعر را مورد نقد و بررسی قرار دهند و دلایل کثرت این نقیضه را در شعر دو شاعر واکاوی نمایند.

در باب هلالی و شعر وی چند پایان‌نامه و مقاله به نگارش درآمده است: ایرانمنش و دیگران (۱۳۹۴) در مقاله «معرفی بدرالدین هلالی جتایی استرآبادی و غزل او بر اساس نسخه خطی غزلیات وی»؛ کشکولی (۱۳۸۷) در پایان‌نامه «صور خیال در شعر هلالی جتایی»؛ طباطبایی (۱۳۹۱) در پایان‌نامه «نقد و تحلیل غزل‌های هلالی»؛ بهرامی (۱۳۹۲) در پایان‌نامه «بدیع در دیوان هلالی جتایی» که همگی این آثار سعی کرده‌اند تا صور خیال در شعر هلالی را از منظر علم معانی و بدیع مورد بررسی قرار دهند.

در زمینه نظریه نقد تخیل گاستون باشلار نیز چند پژوهش صورت گرفته است از جمله: تحویداری (۱۳۸۷) «نقد دنیای خیال و نقد مضمونی از گاستون باشلار تا ژان پیر ریتشارد»؛ پورشهرام (۱۳۸۸) «پژوهشی بر عنصر آب در روش نقد ادبی گاستون باشلار (با نگرشی بر شعر کسایی مروزی)»؛ تحویداری (۱۳۸۴) در مقاله «عناصر طبیعت و عالم تخیل در شعر سپهری»؛ شامیان ساروکلانی و علیزاده (۱۳۹۳) در مقاله «طبیعت و تخیل خلاق در شعر سپهری و سینمای کیارستمی»؛ پورشهرام (۱۳۹۲) در مقاله «تخیل کهن‌الگوی آتش در داستان سیاوش از منظر گاستون باشلار» سعی کرده‌اند تا این نظریه را در شعر شاعران مورد بررسی قرار دهند.

۳- روش پژوهش و چارچوب نظری

روش پژوهش توصیفی - تحلیلی بوده و با استشهاد از دیوان هر دو شاعر و نیز مراجعه به منابع کتابخانه‌ای، مواد اصلی مقاله تنظیم شده است. تکیه اصلی در اینجا، تطبیق اشعار وصفی ابن خفاجه و هلالی جتایی بر اساس نقد روانکاوی گاستون باشلار بر اساس مکتب ادبیات

تطبیقی آمریکایی است. ادبیات تطبیقی در ساده‌ترین تعریف خود «بررسی روابط ادبی دو یا چند ادبیات ملی است» (ولک و وارن، ۱۳۷۳: ۴۲). بر این اساس، می‌توان آن را نوعی پژوهش میان‌رشته‌ای دانست و برجسته‌ترین مکاتب آن دو مکتب فرانسوی و آمریکایی است که هر کدام سعی دارد تا روابط میان فرهنگ‌های مختلف را مورد بررسی قرار دهد. در مکتب فرانسوی، تأکید اصلی بر یافتن دلایل تاریخی برای تأثیر و تأثر ادبیات ملل مختلف بر همدیگر است و موضوع تحقیق آن عبارت است از «پژوهش در موارد تلاقی ادبیات در گذشته و حال، و به طور کلی، ارائه نقشی که پیوندهای تاریخی در تأثیر و تأثر داشته است، چه از جنبه‌های اصول و فنی در انواع مکاتب ادبی و چه از دیدگاه جریان‌های فکری» (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۳۲). در حالی که ادبیات تطبیقی در مکتب آمریکا، بر رویکرد میان‌فرهنگی بدون در نظر گرفتن هیچ مرزی تأکید دارد. در این مکتب، اصراری بر یافتن تأثیر و تأثر فرهنگ‌ها بر یکدیگر و ارائه شواهد تاریخی برای آن نیست. بلکه طرفداران این مکتب معتقدند بسیاری از تبادلات ادبی و فرهنگی ناشی از روح مشترک انسانی است. بدون تردید این نوع نگاه به ادبیات ملل مختلف، زمینه را برای نقد زیبایی‌شناسی و نظریه‌های مختلف فراهم می‌آورد و محقق را از انحصار تاریخ‌گرایی می‌رهاند.

۴- پردازش تحلیلی موضوع

۴-۱- معرفی اجمالی دو شاعر

بدرالدین هلالی جغتایی، شاعر مشهور و توانای ادب فارسی در اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری است که در استرآباد- گرگان امروزی متولد شد. نسب وی به ترکان جغتایی می‌رسد و به همین سبب به «جغتایی» مشهور شد. «هلالی قطعاً یکی از بهترین شاعران غزل‌سرای ایران و از بزرگان شعرای روزگار خود بوده است. از اقسام مختلف شعر قطعاً غزل را بهتر می‌سرود و بیانی بسیار لطیف و شورانگیز و روان و سلیس دارد (هلالی، ۱۳۷۵: بیست و دو). هلالی یکی از شاعران بزرگ غزل‌سرای ایران است و بیانی بسیار لطیف، شورانگیز و روان دارد. ویژگی اصلی غزل‌های هلالی، تصویرسازی بر اساس عناصر طبیعت است. هلالی،

با استفاده از صنایع معنوی، به ویژه تشبیه، استعاره، کنایه و ترکیبات مجازی و بهره‌گیری از نیروی تخیل، توصیفات بدیع و نو ارائه کرده است.

ابواسحاق ابراهیم‌بن ابوالفتح‌بن عبدالله‌بن خفاجه در جزیره کوچک شقر متولد شد و این سرزمین جایگاه مناسبی برای پرورش و بارور ساختن نیروی تخیل شعری وی بود. ابن‌خفاجه در همان زادگاه اولیه‌اش در روز یکشنبه چهار روز مانده به شوال به سال (۵۳۳ هـ) در سن ۸۲ سالگی دیده از جهان فرو بست (ابن خلکان، ۱۹۴۸: ۲/۴۰). ابن‌خفاجه در همه زمین‌های شعری، فعالیت کرده و دیوان وی، اغراض گوگونان شعری را در خود گرد آورده است اما از آنجا که وی به شدت متأثر از طبیعت بوده است، همه این اغراض شعری را با وصف طبیعت در هم آمیخته به گونه‌ای که وصف طبیعت سبک ویژه شعر وی شده است. «ابن‌خفاجه شاعر طبیعت و تصویرگر آن است، نفس و روان وی، لبریز از زیبایی‌های زندگی و جمال طبیعت است، این زیبایی معنوی را در صور مختلف آرایش لفظی نمایان ساخته است» (زیات، ۱۴۱۶: ۲۴۸). مهارت ابن‌خفاجه در توصیف طبیعت تا بدان‌جاست که وی را بزرگ‌ترین شاعر وصف‌پرداز طبیعت دانسته‌اند. «احساس ابن‌خفاجه به عناصر طبیعت، احساسی عمیق است که وی را نه تنها در میان شعرای اندلس بلکه در بین تمام شاعران عرب یگانه ساخته است» (ضیف، ۱۱۱۹: ۳۲۰).

۲-۴- نقد تخیل گاستون باشلار

گاستون باشلار، منتقد ادبی، فیلسوف، معرفت‌شناس و نظریه‌پرداز نامدار فرانسوی است که از زاویه‌ای متفاوت به تصویرسازی در شعر توجه نشان داد و با تفسیر روان‌شناسانه کهن‌الگوهای آب، باد، خاک و آتش تفکر جدیدی را در نقد ادبی بنیان نهاد تا آنجا که «بسیاری همچون رولان بارت او را بنیانگذار نقد نو خوانده‌اند» (نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۵۹). نظریه باشلار، بر روان‌شناسی ذهن استوار است و به تفکرات یونگ نزدیک است با این تفاوت که وی، به جای تمرکز بر ضمیر ناخودآگاه فردی، به نیروی تخیل توجه دارد و امر متخیل را بسیار فراتر از واقعیت می‌داند. تصویر مرکز ثقل نظریه باشلار است و وی عقیده دارد که مطالعه تصاویر

شعری، باید ما را به سرچشمه‌های عمیق‌تری وصل کند که تنها در قالب تخیل قابل توجیهند. تخیل در نگاه باشلار، خالق طبیعی تصویر است و بر همین اساس، سعی دارد تا از طریق بررسی صور شعری یک شاعر، به روان‌شناسی تخیل وی بپردازد و از این طریق به دو هدف کلی دست پیدا کند: اول برای بررسی تخیل، یک روش نظام‌مند و روان‌کاوانه طراحی کند که کاملاً با علم منطق بی‌ارتباط باشد؛ و دوم میزان ارتباط روحی - روانی شاعر با طبیعت را تعیین کند. در نگاه باشلار، برای تشخیص سرمنشأ یک شاعر، باید از توجیه‌های ساده و سطحی علوم بلاغی فراتر رفته و با گریز از توجیه عقلی و علمی، تنها از منظر تخیل ادبی به واکاوی ذهن شاعر توجه نمود. بی‌تردید این امر، زمینه را برای چندمعنایی شدن بیشتر شعر فراهم می‌آورد و رابطه آن را با روان‌شناسی و فلسفه، گسترش می‌دهد. خلاقیت، در نقد باشلار ملاک اصلی اصالت یک تصویر برگرفته از تخیل است. هر چقدر میزان تصاویر اصیل و در ارتباط با عناصر اولیه در شعر یک شاعر بیشتر باشند، شعر وی هماهنگ‌تر است.

۲-۴ - تخیل ادبی آب و آتش در شعر هلالی و ابن خفاجه

از میان عناصر اربعه، آتش، نیروی پدیدآورنده و عنصر مذکر طبیعت تعریف شده و به عنوان پدر طبیعت هم در جایگاه ترس و احترام قرار داشته، و هم بسیار کاربردی و حیاتی است. آب نیز، به عنوان مادر طبیعت، نیروی حیات‌بخش و رگ حیات طبیعت است. این دو عنصر به طور همزمان، هم نیروی خیر و هم نیروی بدی را در دل خود دارند، و استفاده از آن‌ها در شعر، می‌تواند در آن واحد، بیانگر مرگ و زندگی باشد. این دو عنصر، هر کدام به صورت جداگانه و گاه به صورت ترکیبی، در شعر هلالی و ابن خفاجه مطرح شده‌اند که در ادامه نمونه‌هایی از آن‌ها ارائه می‌شود.

۲-۴-۱ - آتش

آتش و لهیب آن یکی از مهم‌ترین عناصر برای خلق تصویر شعری به حساب می‌آید که ما را وادار به خیال‌پردازی می‌کند. «آتش، به عنوان یک پدیده طبیعی منحصر به فرد که محرک جهان هستی محسوب می‌شود، یکی از عناصر مهم تفکر و پایه‌گذار تخیل است.» (باشلار،

۱۹۸۴: ۳۸) آتش از منظر تخیل باشلار، یک نیروی تپنده در کل جهان هستی است که گرما، انقلاب، احساس، ارتفاع و تعالی، فخر و غرور، ترس و احترام، و دوگانگی مرگ و حیات را تداعی می‌کند. «شاعری که از آتش سخن می‌گوید، در واقع از خودش سخن می‌گوید. تأمل در آتش، قدرت صعود و عمودگرایی به شاعر می‌دهد. نوعی استعلا درونی که قدرت رشد و ایستادگی را تزریق می‌کند» (باشلار، ۲۰۰۵: ۲۱).

آتش در غزل‌های هلالی، حضوری پررنگ دارد. تا جایی که می‌توان او را شاعر عنصر آتش دانست. در اشعار وی، بارها با واژه آتش، شمع، شعله، نور، خورشید، چراغ، آتشفشان و مظاهر دیگر آتش روبه‌رو می‌شویم که هرکدام قابلیت تفسیر از جنبه نقد تخیل باشلار را دارا هستند. یکی از تفسیرهای روانی حضور عنصر آتش در شعر وی را می‌توان، ترس شدید از آتش و احترام به قدرت آن، و در نتیجه، نگرانی و ناامنی ذهنی برشمرد.

«احترام به آتش، یک سلطه اجتماعی و روان‌شناسانه است. کودک از همان ابتدا می‌آموزد که اگر بخواهد دست خود را به آتش نزدیک کند، با خشونت والدین مواجه می‌شود و قبل از اینکه آتش او را بسوزاند، از جانب اجتماع تنبیه می‌شود. این حس ترس و احترام، با بزرگ‌شدن کودک نهادینه می‌شود چرا که با خطرات ویرانگر آتش آشنا می‌شود. پس آتش بدون آن که بسوزاند، تسلط خود را در جامعه حاکم می‌کند» (باشلار، ۱۹۸۴: ۳۵-۳۳).

از نگاه باشلار، هرگاه شاعر برای توصیف اندوه درونی خود، از تصویر آتش استفاده کند، به ترس و احترام آتش توجه دارد. آتشی که در دل پنهان است، نشانه‌ای از استرس، ترس و ناامنی درونی است. «و آتش پنهان در روان و دورن آدمی، بسیار خطرناک‌تر از آتش زیر خاکستر می‌تواند باشد» (همان: ۱۸). هلالی، بارها و بارها در شعر خود، به آتشی که از درون وی را می‌سوزاند اشاره کرده است:

کرده هر شب ز آتش حسرت دل ما را کباب با حریفان دگر تا صبح دم ساغر زده
(هلالی، ۱۳۷۵: ۱۷۱)

می‌نویسم سخن از آتش دل بر کاغذ جای آن است اگر شعله زند در کاغذ
(همان: ۳۲۴)

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال چهاردهم ❖ شماره ۳۲

گاهی از آتش دل شعله فتد در جیش گاهی از باد صبا چاک به دامن دارد
هست در خانه گه از آن همه شب تا دم صبح که غم سوختن و کشتن و مردن دارد
(همان: ۲۱۰)

شماه‌ای ناگفته از سوز دلم، شهری بسوخت آه! اگر ظاهر شود این آتش پنهان من
(همان: ۱۴۹)

گر دلم زین‌گونه آه دم به دم خواهد کشید آتش پنهان من آخر علم خواهد کشید
(همان: ۷۶)

این‌گونه تصاویر در شعر هلالی بسیار زیادند و وی همواره درد درونی خود را با عنصر آتش توصیف کرده است. ویژگی آتش، سوزاندگی و ویرانی است و این ترس در ذهن ناخودآگاه بشر وجود دارد. هلالی نیز به هنگام تخیل‌پردازی خویش، با این ترس ذهنی به خلق تصویر از اندوه عشق و فراق پرداخته و به نوعی از ترس نابودی و فنای وجود سخن گفته است. ویژگی اصلی این نوع نابودی این است که سریع اتفاق می‌افتد و برای همیشه داغ بر جای می‌گذارد.

«آتش و گرما، وسیله‌ای برای تبیین و توجیه بسیاری از مسائل و مشکلات بشر هستند. زیرا آن‌ها یادآور خطرات فناپذیر و تجربه‌های شخصی و ساده و سرانجام‌بخش انسان به شمار می‌آیند. در حقیقت، زندگی، نمود امری است که به کندی تغییر می‌یابد؛ و تبیین هر چه به سرعت تغییر می‌پذیرد، توسط آتش انجام می‌شود» (باشلار، ۱۹۸۴: ۶۷).

یکی دیگر از مظاهر آتش در شعر هلالی، واژه شمع است. شمع، بخشی از عنصر آتش است که تفکر آرام، ایستادگی در برابر خطر، مرگ و زندگی، عمودگرایی، حزن، خضوع، تنهایی، حسرت، عاطفه و ناامیدی را القا می‌کند. آتش، توانایی برافروخته‌شدن با هیزم یا سوخت بیشتر را دارد اما شمع، حالت آرام و یکنواخت خود را تغییر نمی‌دهد. شمع برای خود می‌سوزد و نیازی به کمک ندارد. شعله شمع میل به پاکی دارد و از هر نوع آمیختگی گریزان بوده و بیانگر همه دردهایی است که در تنهایی باید تحمل کرد. هلالی، از رنج درونی خویش، مانند شمع در تنهایی می‌سوزد تا عشقی زیبا و نهانی را در دل خود پنهان کند.

پیش تیغ تو سر از تن بگذاریم چو شمع شعله شوق تو سر نگذاریم چو شمع

تاب هنگامه اغیار نداریم، که ما کشته و سوخته خلوت یاریم چو شمع
 هست چون آتش ما بر همه عالم روشن سوز خود را به زبان بهر چه آریم چو شمع
 (هلالی، ۱۳۷۵: ۳۱)

ما که از سوز تو در گریه زاریم چو شمع خبر از سوختن خویش نداریم چو شمع
 (همان: ۹۸)

از سوی دیگر، تصویر شمع که با نور اندک خود می‌سوزد، نمادی از تعالی و ایستادگی است. این‌گونه نمادها که سعی دارند در اوج بمانند اما خاموش نشوند، نشانه عمودگرایی شاعر است. از سوی دیگر، نور شمع بیانگر تمام چیزهایی است که به ظاهر کوچک‌اند اما قدرتی شگرف دارند. شاعری که در برابر شمع می‌نشیند یا خود را به شمع تشبیه می‌کند، در حقیقت از دردی کوچک و پنهان با قدرتی عظیم رنج می‌برد و خود می‌داند که فنا می‌شود. استعاره‌هایی که هلالی از شمع ارائه می‌کند، به نوعی یکی شدن وی با شمع را می‌رساند. «شمع نوعی عزلت، تفکر و یکی شدن را می‌رساند در حالی که تلاش برای ایستادگی و عمودیت را نیز داراست» (باشلار، ۲۰۰۵: ۳۵).

علاوه بر این، شمع، تفکر به زندگی و مرگ را طلب می‌کند. شعله آن زودگذر و فانی است. شمع به راحتی متولد و به اندک نسیمی زایل می‌شود. مرگ و زندگی، هر دو با هم در شمع حضور دارند و به شکلی متضاد در تصویری از شمع شکل یافته‌اند. کسی که با شمع استعاره می‌سازد هم قدرت زندگی و هم قدرت مرگ را می‌تواند در تصویر خود بگنجانند. «ایستادن در برابر نور شمع، به نوعی ستایش عالم حیات و عالم مرگ است» (باشلار، ۲۰۰۵: ۳۹).

چو من به داغ بتان سوخت هر که یک چندی هوس کند که دگر باز: بیشتر سوزد
 به پای شمع فتد، چون که سوخت پروانه که شعله‌اش چو به پایان رسد، دگر سوزد
 (هلالی، ۱۳۷۵: ۳۱)

هلالی در دو بیت بالا، همزمان به ستایش مرگ و زندگی پرداخته است. از یک طرف، مرگ پروانه و شمع و از طرف دیگر، شعله مجدد شمع و سوختن دوباره. پروانه، رمزی برای روح است که برای رهایی و پاک‌شدن، در شعله شمع می‌سوزد. این تصویر، صحنه یک مرگ

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال چهاردهم ❖ شماره ۳۲

پاک را به نشان می‌دهد. «حرکت و سیورورت روح به شعله شبیه است. روح نیز خود را می‌سازد و می‌سوزد تا به نور حق ملحق شود درست مانند آتش که برای تبدیل شدن به نور می‌سوزد» (باشلار، ۲۰۰۵: ۷۱).

چراغ نیز در شعر هلالی واژه پرتکرار محسوب می‌شود. وی، بارها خویشتن را به چراغ تشبیه کرده است که فقط برای معشوق می‌سوزد اما در عین حال، معشوق را به چراغی برای دیگران تصویر کرده است. «چراغ به نسبت کسی که با آن خیال‌پردازی می‌کند، نماد رفیق و همراهی است که در حالات روحی‌اش او را همراهی می‌کند. اگر شعله بلرزد، شیشه و چراغ او را از این لرزش حفظ می‌کند» (باشلار، ۲۰۰۵: ۵۴).

من چون چراغ چشم به راه تو داشتم ای نور هر دو دیده چراغ که بوده‌ای

(هلالی، ۱۳۷۵: ۱۸۰)

از بتان چون در آتشم شب و روز روز حشرم بدین گناه مسوز
آتش از چون منی چه افروزد بلکه دوزخ از گناه چون منی سوزد
گنهم بخش و طاعتم بپذیر که همین دارم از قلیل و کثیر
در شب تیره چون دهم جان را هم‌رم کن چراغ ایمان را

(همان: ۳۱)

علاوه بر این، اگر از چراغ استفاده کنیم، باعث نوردهی بیشتر آن می‌شود و شعله هنگامی که به ما نور بیشتر ببخشد باارزش تر می‌شود. چراغ نور شمع را از زمین به سوی آسمان می‌برد و در حالت عمود نگه می‌دارد.

چون چراغ نظر افروختم از شمع رخس گفتم ای چشم و چراغ همه صاحب‌نظران
چه سبب بود که با این همه بیداری من دیده در خواب شد امشب به جمالت نگران

(همان: ۲۱۱)

هلالی، گاه آتش را برای بیان خشم درونی خویش به کار برده است. این امر بیشتر ناظر بر اراده حمله و خشونت در انسان است. «عناصر اربعه، می‌توانند نمادی از خشم و غضب نیز تصویر شوند. خشم درونی انسان که پنهان مانده و نوعی ستیز با طبیعت را در دل خود دارد» (باشلار،

۲۰۰۷: ۲۳۱). خشم درونی به طور ناخودآگاه به طبیعت منتقل می‌شود. آتش خشمگین و شعله‌ور، هم زیباست و هم قدرتی چندبرابر دارد که درون متلاطم انسان را نمایان می‌کند. «بزرگی و عظمت روح انسان، باید با عظمت طبیعت مقایسه و توضیح داده شود.» (همان: ۲۵۳)

شب من اژدر آتش‌فشانی‌ست

شهاب از آتش قهرش نشانی‌ست

(هلالی، ۱۳۷۵: ۳۱)

علاوه بر این، آتش‌فشان و نیروی پرتاب گدازه‌های آن از دل زمین به بیرون، در اندیشه‌های دینی مردمان باستان، نشان از پاک‌شدن زمین از گناهان و آلودگی‌هاست. «زمین به وسیله فعالیت‌های آتش‌فشانی از گناهان خود پاک می‌شود» (باشلار، ۲۰۰۵: ۴۴). و استفاده از این پدیده طبیعی در شعر، می‌تواند نشانی از میل شاعر به پاکی و طهارت از گناهان داشته باشد.

تصاویر ذکر شده همه در ارتباط مستقیم با عنصر آتش خلق شده‌اند و خلاقیت شاعر در خلق آن‌ها نشان از ذهن پویای وی دارد. اما در تصویر زیر که هلالی از گرما و حرارت درون بدن انسان سخن می‌گوید، ارتباط کمتری با آتش دارد و به نوعی برگرفته از تجربه‌های عمومی است:

هر دم آهی کشیدی از دل تنگ تا از آن آه سوختی دل سنگ

(هلالی، ۱۳۷۵: ۲۳۶)

جان از تب تو فراق تو در یک نفس گداخت هرگز تبی نبود از این جانگدازتر

(همان: ۸۲)

«صور تخیل بازتولید، نه بر اثر ارتباط با عناصر اولیه، که به واسطه صور دیگر، به وجود می‌آیند و به همین دلیل این صور اصیل نیستند، بلکه تکرار و تقلید صور دیگر با دگرگونی یا بدون دگرگونی محسوب می‌شوند. صور دسته دوم، تجربه تجربه هستند و تجربه اصیل خود شاعر نیستند بلکه صوری هستند که از ماده دور افتاده‌اند» (نامور مطلق، ۱۳۸۶: ۶۲).

عنصر آتش، در شعر ابن‌خفاجه حضوری کم رنگ دارد اما با این وجود، خلاقیت وی در

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال چهاردهم ❖ شماره ۳۲

تصویرسازی از آتش را به خوبی نشان می‌دهد. در ابیات زیر، ابن‌خفاجه، درون خود را به منقل آتش تشبیه کرده که آتش در آن شعله‌ور است:

فَرَفَعْتُ مِنْ نَارِي لِضَيْفِ طَارِقٍ يَعْشُو إِلَيْهَا مِنْ خِيَالِ طَارِي
رَكِبَ الدُّجَى أَحْسِنَ بِهَا مِنْ مَرَكَبٍ وَطَوَى السُّرَى أَحَبَّ بِهٍ مِنْ سَارِي
وَأُنَاخَ حَيْثُ دُمُوعٌ عَيْنِي مَنَهَلٌ يَرُوي وَحَيْثُ حَشَايَ مَوْقِدٌ نَارِ

(ابن‌خفاجه، ۲۰۰۶: ۱۴۸)

(و آتشم را برای مهمانی شبگرد شعله‌ور کردم تا از خیالی دور و غریب بیاید و کنار آن مقام‌گزیند.

سوار تاریکی شود، و چه مرکب زیبایی است تاریکی، و راه را در شب بپیماید، و چه محبوب است مسافر شب.

و کنار آبشخور چشمان من بنشیند و کنار منقل آتش درون من سیراب شود).
«آتش، نماد تفکر ناخودآگاه است. تصویر نشستن کنار آتش و اندیشیدن به رؤیاهای، نشانه‌میل انسان به تکامل و رها شدن از دنیای مادی است. نوعی پرواز ذهنی که عالم هستی را به عالم ماوراء وصل می‌کند و به آن وسعت می‌بخشد. این خیال‌پردازی، عشق به آتش را به ترس و احترام در برابر آتش، و نیز غریزه حیات را به غریزه مرگ وصل می‌کند و به نوعی تعالی ذهن را در پی دارد» (باشلار، ۱۹۸۴: ۱۸).

ابن‌خفاجه با تصویر خویش در کنار آتش، عشق به آتش را به ترس از آتش پیوند زده است. وی، از یک سو خود، آتش افروخته و با لذت کنار آن نشسته و به تخیل در باب معشوق پرداخته است و از سوی دیگر، با ترس از قدرت سوزاندگی و ویرانگری آتش، درد درون خود را به آتشی در آتشدان تشبیه کرده که وی را می‌سوزاند و خاکستر می‌کند.

در تصویر زیر، آتش شعله‌ور را توصیف می‌کند که با باد در حال نزاع است. صحنه تنازع آتش و باد، نشان از کشمکش روحی شاعر دارد. آتش نشانه‌ تحرک و پویایی و قدرت است و باد، نشانه‌ تخیل نیروزا و جهش خیز تعالی و کندن از دنیای مادی است.

حمرأ نازعتِ الرياحِ رداءها وهناً وزاحمتِ السماءَ بمنكبِ

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال چهاردهم ❖ شماره ۳۲

ضربت سماء من دخان فوقها لم يدر فيها شعله من كوكب
 لاعب تلك الريح ذاك الالهب فعاد عين الجد ذاك اللعاب
 و بات في مسرى الصبا يتبعه فهو لها مضطرب مضطرب
 تلثم منه الريح خدًا خجلًا حيث الشراذ أعين ترتقب

(ابن خفاجه، ۲۰۰۶: ۲۸)

(آتشی سرخ‌گون که با باد شبانگاه در کشاکش بود و اوج شعله‌هایش آسمان را فراگرفته و فضا را برای ستارگان تنگ کرده بود.

دود زیاد آن، آسمان را فراگرفته بود به گونه‌ای که شعله آن، از ستاره قابل تشخیص نبود. شعله‌های برافروخته‌اش طلاگون می‌نمود گویی از شدت لهیب زبانه‌هایش، از حرکت باز استاده بود.

آن شعله، با آن باد درهم آمیخت و این درهم‌آمیختن جدی و خشن می‌نمود. باد بر گونه خجالتی آن آتش (گویی سرخی آن از خجالت است) بوسه می‌زند، زمانی که آن شراره‌ها چون چشمانی مراقب و منتظرند).

ابن‌خفاجه در ابیات زیر به قدرت پاک‌کنندگی آتش اشاره می‌کند و شمشیر را در از بین‌بردن ننگ و عار همچون آتش می‌داند. «آتش، موجب تطهیر و تزکیه است. آتش می‌تواند وجود خارجی را بسوزاند تا درون تصویه شود. در حقیقت، این عنصر، پاک‌کننده انسان و طبیعت از هر نوع آلودگی و ناپاکی است.» (باشلار، ۱۹۸۴: ۶۵)

وَمُرْهَفٍ كِلْسَانَ النَّارِ مُنْصَلِتٍ يَشْفِي مِنَ النَّارِ أَوْ يَنْفِي مِنَ الْعَارِ
 تَخَالُ شُعْلَةً نَارٍ مِنْهُ طَائِرَةٌ فِي عَارِضٍ مِنْ عَجَاجِ الْخَيْلِ مَوَارِ

(ابن خفاجه، ۲۰۰۶: ۱۲۸)

(وچه بسیار شمشیر تیز و برکشیده‌ای که مانند زبانه آتش، انتقام‌گیر و پاک‌کننده عیب و عار است گویی شعله‌ای از آتش آن، پیشتاز و سریع‌السییر، در غبار لشکر، در حال پرواز است). نور خورشید یکی دیگر از مظاهر آتش در شعر ابن‌خفاجه است.

۴-۲-۴ آب

در این مرحله به تصاویری می‌پردازیم که هلالی و ابن‌خفاجه در ارتباط با خیالپردازی از آب ترسیم کرده‌اند. بدون شک، تصاویر شعری، بیشتر از آنکه به پدیده‌های ظاهری و سطحی وابسته باشند، ریشه در ناخودآگاه شاعر و جهان تخیل وی دارند. بر اساس نقد تخیل، آب «خون زمین، و رگ حیات آن است» (باشلار، ۲۰۰۷: ۹۷). و بر عکس آتش عنصر ماده محسوب می‌شود. «در میان عناصر اربعه، تنها آب آوازه‌خوان است و همین دلیلی بر مؤنث بودن آن است چرا که مانند مادر برای زمین لالایی می‌خواند» (همان: ۱۹۳).

همه مایعات در اشکال گوناگون خود و فارغ از رنگ که عارضی است، برگرفته از عنصر آب هستند. بنابراین، حضور هر کدام از اشکال آن در شعر شاعر، از منظر تخیل ادبی قابلیت تأویل‌پذیری دارند.

آب، در شعر هلالی حضوری کم‌رنگ دارد. مظاهر عنصر آب در شعر هلالی عبارتند از: ابر، اشک، سیل، دریا، چشمه و آب حیات؛ که حضور اشک و آب حیات، بسیار پررنگ‌تر از بقیه پدیده‌هاست. هلالی در چندین بیت از شعر خود، برای توصیف عشق محبوب، به آب حیات اشاره کرده که حیات‌بخش بوده و رسیدن به آن ممکن نیست.

«چشمه حیات، وسیله تزکیه و مرکز زندگی دوباره. شناور شدن در آب به معنای بازگشت به مبدأ؛ یعنی راه‌یافتن به مخزنی عظیم از نیروی بالقوه و گرفتن نیروی تازه از آن، یعنی مرحله سیر فقه‌رایی و عدم یکپارچگی موقتی است که به مرحله‌ای از زندگی دوباره منتهی می‌شود.» (شوالیه و گریبان، ۱۳۸۵: ۱/۳)

من کیم؟ آنکه شمع بزم افروخت	شعله‌ای جست و خانمانم سوخت
من کیم؟ آنکه آب حیوان جست	بر لب چشمه دست از جان شست
من کیم؟ آنکه رنج هجران برد	سیر نادیده روی جانان مرد

(هلالی، ۱۳۷۵: ۲۹۸)

آب صاف و کم‌عمق توانایی پرورش خیال و خلق تصاویر را ندارد و شاعر، تنها در برابر آب عمیق و توفانی تسلیم خیال می‌شود.

«به نظر باشلار، تخیل مادی آب در آب‌های روشن، بهاری و جاری، تنها در سطح عنصر می‌ماند و مجال غور و تجسس در کنه ماده را به شاعر نمی‌دهد. آب‌های روشن و روان، همیشه در استعاراتی معمول، ساده، فرار، آسان و همگانی جای می‌گیرند، بدون آنکه خواننده را به تفکر و تعمق وادارند» (تحویل‌داری، ۱۳۸۴: ۵۱).

در شعر زیر، اگرچه هلالی از اشک خود خیال‌پردازی کرده است اما تصویر وی، ساده و سطحی است بنابراین مخاطب با آن ارتباط برقرار نمی‌کند و تنها در همان سطح استعاره باقی می‌ماند:

بسی چو ابر بهاران گریستیم و هنوز گلی نرست ز باغ امیدواری ما

(هلالی، ۱۳۷۵: ۱۴)

اما هنگامی که وی تصویر اندوه درونی خود را با آب‌های گردابی و سیل و توفان همراه می‌کند، تصویری خلاق و بدیع خلق می‌کند که مخاطب را وادار به اندیشه و تعمق می‌سازد:

ز توفان سرشک خود به گردابی گرفتارم که عمر نوح اگر یابم نیبم روی ساحل‌ها
چو آن مه یار اغیار است گرد او مگرد ای دل چرا پروانه باید شد برای شمع محفل‌ها؟

(همان: ۱۵)

هلالی از اندوه درونی خود، توفان و گردابی خلق کرده که او را در خود می‌بلعد. چنین توفان و گردابی که حاصل از اشک دیده باشد نتیجه اغراق و مبالغه ادبی است و تنها در عالم تخیل قابل توجیه است. بر اساس تخیل باشلار، آب، در اساس خود، هم بر ولادت و حیات دلالت دارد و هم مرگ و ماتم را نشان می‌دهد. گریه شدید هلالی، اندوه عمیقی را به ذهن متبادر می‌کند. آن قدر اشک زیاد است که به گرداب تبدیل می‌شود و خود شاعر را غرق می‌کند.

«همه رؤیای‌پردازی‌های منتهی به ماتم، مرگ، و خودکشی ارتباط محکمی با عنصر آب دارند... تصویر اشک که بارها در شعر دیده می‌شود، نشان‌دهنده حزن و ماتم نهفته در عنصر آب است. مرگ در عنصر آب پنهان است. آب، با جریان خود، سفر و مرگ و غربت را تداعی می‌کند. گذشت روزگار را به تصویر می‌کشد. هر کدام از عناصر چهارگانه نشانه‌هایی بر مرگ

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال چهاردهم ❖ شماره ۳۲

خویش دارند: غبار نشانهٔ فنای خاک، دود، نشانهٔ فنای آتش، اما آب به یکباره و به طور کامل نابود می‌شود و فنای مطلق را یادآوری می‌کند» (باشلار، ۲۰۰۷: ۱۳۹ - ۱۳۷).

در شعر زیر نیز، هلالی، دریا را به شکلی عمیق، تاریک و توفانی تصویر کرده است:

آن نه دریا که بود صد قلزم صد چو توفان نوح در وی گم
چرخ گویی در اضطراب شده در زمین رفته است و آب شده
موج او سر بر آسمان می‌سود یعنی از ماه تا ماهی بود

(هلالی، ۱۳۷۵: ۲۵۷)

یکی از زیباترین تصاویری که هلالی چند بار در شعر خود ترسیم کرده است، آمیختن آب و آتش به همدیگر است. خلاقیت نهفته در اینگونه تصاویر، تنها در عالم تخیل قابل توضیح است. «اتحاد و آمیختن دو عنصر، بر الگوی جنسیت دلالت دارد. اگر دو عنصری که با هم ترکیب می‌شوند متضاد باشند مثل آتش و آب، دلالت بر تزواج آن‌ها دارد چرا که آتش عنصر مذکر و آب عنصر ماده محسوب می‌شود» (باشلار، ۲۰۰۷: ۱۴۵). این تصویر، در شعر دلالت بر عشق و نیاز روحی شاعر به محبت و همراهی را می‌رساند. همچنان‌که آب، آتش را سرد می‌کند، زن نیز می‌تواند ناراحتی و اندوه و نیاز مرد را برطرف کند.

ز سوز سینه کبابم ز سیل دیده خرابم تو شمع بزم کسانی و من در آتش و آبم

(هلالی، ۱۳۷۵: ۱۰۵)

آب، در شعر ابن خفاجه حضور پررنگی دارد و در پدیده‌های: ابر، باران، برف، رودخانه، رود، برکه، اشک، دریا و دریاچه تصویر شده است و این امر متأثر از طبیعت سرسبز آندلس است که روح و نیروی تخیل شاعر را پرورش داده است. ابن خفاجه بیشتر به توصیف آب‌های صاف و جاری در دل طبیعت پرداخته است و انعکاس درختان و گل‌ها را به تصویر کشیده است. «آب شفاف، منعکس‌کنندهٔ چهره و الفاکنندهٔ حس غرور و خودشیفتگی انسان است. آب پاک، چهرهٔ انسان را منعکس می‌کند و گویی اندکی از پاکی اولیه را به انسان برمی‌گرداند» (باشلار، ۲۰۰۷: ۴۲).

لِلَّهِ نَهْرٌ سَالٌ فِي بَطْحَاءِ أَشْهَى وَرُوداً مِنْ لَمَى الْحَسْنَاءِ
 مُتَعَطِّفٌ مِثْلَ السَّيَّارِ كَأَنَّهُ وَالزَّهْرُ يَكْنُفُهُ مَجْرٌ سَمَاءِ
 وَعَدَّتْ تَخْفُ بِهِ الْعُصُونُ كَأَنَّهَا هُدْبٌ يَخْفُ بِمَقْلَةٍ زَرْقَاءِ
 وَالرَّيْحُ تَعَبَتْ بِالْعُصُونِ وَقَدْ جَرَى ذَهَبُ الْأَصِيلِ عَلَى لُجَيْنِ الْمَاءِ

(ابن خفاجه، ۲۰۰۶: ۱۴)

(شگفتا از رودخانه‌ای که در دشت جریان دارد و مدخل آن، وسوسه‌انگیزتر از لبان زیبارویان است.

همچون النگو چرخان و پیچان است، گویا این رودخانه و شکوفه‌هایی که پیرامونش حلقه زده‌اند، کهکشان آسمانی است.

و در حالی که شاخه‌ها دور آن را گرفته‌اند، گویی مژه‌هایی است که دور یک چشم آبی‌رنگ را گرفته‌اند.

و باد با آن شاخه‌ها بازی می‌کند در حالی که طلای خورشید بر نقره آب روان است) در بیت آخر، ابن خفاجه سه عنصر آب و باد و آتش را با هم به کار برده است. خورشید بر سطح آب جاری است گویی که همه توان خود را از دست داده و تسلیم آب شده است. این امر می‌توان نشان‌دهنده تمایل ابن خفاجه به زمین باشد چرا که آب، مظهر عمومیت است و قدرت آن، در برابر قدرت پدر که خورشید است، برتری زمین بر آسمان را می‌رساند. «عنصر آب، دیگر عناصر را تعدیل می‌کند. خشکی و حرارت را می‌کاهد. خشکی برگرفته از آتش است و آب بر آتش پیروز می‌شود و حرارت آن را می‌گیرد» (باشلار، ۲۰۰۷: ۱۵۸).

در بیت زیر نیز، آسمان تسلیم آب می‌شود و به نیروی انعکاس آن حسادت می‌کند:

إِذَا بَدَّتْ الْكَوَاكِبُ فِيهِ عَرْقِي رَأَيْتَ الْأَرْضَ تَحْسَدُهَا السَّمَاءُ

(ابن خفاجه، ۲۰۰۶: ۱۵)

(هنگامی که تصویر ستارگان در برکه آب نمودار می‌گردد زمین را می‌بینی که آسمان به زیبایی آن حسادت می‌ورزد).

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال چهاردهم ❖ شماره ۳۲

«آب چشم واقعی زمین است. همان‌طور که خداوند دو چشم در بدن ما قرار داده تا جهان را ببینیم، در طبیعت نیز، آب ببیننده است و می‌تواند کل جهان را در خود ببیند» (باشلار، ۲۰۰۷: ۵۶).

خیال‌پردازی با اشک، در شعر ابن‌خفاجه نیز به صورت باران سیل‌آسا تصویر شده و اندوه‌کشنده‌ی وی را به نمایش گذاشته است:

وَدَمَعِي جَرِيَةٌ مَطَرٌ تَوَالِي وَجِسْمِي هِزَّةٌ غُصْنٌ يَرَا حُ

(ابن‌خفاجه، ۲۰۰۶: ۷۵)

و اشک من در حالی که جاری است مانند بارانی پی‌درپی است و بدنم در حالی که می‌لرزد مانند شاخه‌ای است که باد آن را به این طرف و آن طرف می‌برد.

عظمت حالت گریه‌ی شاعر، در قالب عظمت باران مداوم تخیل شده است و این امر همان‌طور که قبلاً گفته شد، می‌تواند ریشه در اندوه و ماتم پنهان در عنصر آب داشته باشد. باران، یکی دیگر از مظاهر عنصر آب در شعر ابن‌خفاجه است که در تصویرهای مختلفی ترسیم شده است. ابر باران‌زا و ریزش شدید باران، در خیال‌پردازی شاعر، اشاره به عنصر مادرانه‌ی آب دارد. «آب جاری و شیرین چون باران و چشمه، هم زندگی‌بخش و هم تسلی‌دهنده است. خصوصیت کلی همه‌ی آب‌ها نیز زنانگی و مادرانگی آنهاست، و باران و ابر رمز زایش و باروری است» (باشلار، ۱۹۸۴: ۳۳).

وَمَجْرٌ ذَبِلَ عِمَامَةٌ قَدْ نَمَمَتْ وَشَى الرَّبِيعِ بِهٍ يَدُ الْأَنْوَاءِ

(ابن‌خفاجه، ۲۰۰۶: ۲۱)

(چه بسا ابری دامن‌کشان بر پهنای آسمان که دست باران‌های ریزان آن، لباس بهار را آراسته است).

وَ عِمَامَةٌ لَمْ يَسْتَقِلَّ بِهَا السُّرَى فَمَشَتْ عَلَى الظُّلْمَاءِ مَشَى مُقَيَّدٍ
حَمَلَتْ بِهَا رِيحُ القَبُولِ سَحَابَهُ سَحَابَهُ الْأَذْيَالِ تُلْمَسُ بِالْيَدِ
فِي لَيْلَةٍ قَدْ بَاتَ يَلْحَسُ تَحْتَهَا حَبْرًا لِسَانُ البَارِقِ المَتَوَقِّدِ

(همان: ۹۵)

(و چه بسیار ابر سیاهی که سیر شبانه از آن نکاست و بر تاریکی‌ها، گاهی تند و گاهی آهسته، گام می‌نهد. باد صبا آن را حمل می‌کرد، ابری که دنباله‌اش بر زمین کشیده می‌شود و با دست قابل لمس است. در شبی که زبان رعد و برق درخشان، زیر آن ابر سیاه جوهرگونه را لیس می‌زند).

۵- نتیجه

از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت:

- میزان ارتباط ذهنی هلالی و ابن‌خفاجه با طبیعت به اندازه‌ای است که آنها، عناصر طبیعت را در همه اغراض شعری وارد کرده‌اند. هلالی شاعر غزل است اما ابن‌خفاجه شاعر وصف طبیعت و بنابراین تصاویر برگرفته از عناصر چهارگانه در شعر ابن‌خفاجه بسامد بسیار بیشتری از شعر هلالی دارد با این وجود، اصالت و خلاقیت تصاویر هلالی، از شعر ابن‌خفاجه بیشتر است. تصاویر هلالی، بیشتر برگرفته از تخیل شخصی وی هستند، اما شعر ابن‌خفاجه متأثر از وصف‌پردازان پیش از خود است.

- شعر هلالی متأثر از عنصر آتش است. احساسات درونی وی، در قبال جهان هستی و مسأله عشق، از طریق خیال‌پردازی با عنصر آتش ترسیم شده است. در تصاویر معدودی نیز، مرگ و نابودی و اندوه را در آب خلاصه کرده است. بر این اساس می‌توان گفت که وی شاعری عمودگرا است که در امور زندگی میل به تعالی و کسب بیشتر و نیز ایستادگی در برابر مشکلات را دارد. علاوه بر این، جدال نیروی حیات و فنا در وجود غیر، در مقوله عشق و دنیای عاشقانه‌ای که در شعر خود ترسیم کرده، با هم درآمیخته‌اند.

- ابن‌خفاجه شاعر عنصر آب است. خیال‌پردازی‌های وی، بیشتر در پدیده‌های زمینی صورت گرفته و با ترسیم نقش آب به عنوان رگ حیات زمین، شعر خود را با از سرزندگی، شادابی و حرکت همراه کرده است. علاوه بر این، تأثیرات آسمانی بر طبیعت و زاینده‌گی و نیروی زایش آب به عنوان عنصر مادرانه طبیعت، سبب شده است تا وی، در اکثر تصاویر برگرفته از آب، آسمان و زمین را کنار هم ترسیم کند که در پاره‌ای موارد، آب را بر آسمان برتری داده و موجبات حسادت آسمان را فراهم کرده است. این امر نشان از وابستگی خفاجه به طبیعت زمینی را نشان می‌دهد.

منابع و مأخذ

- ۱- ابن خفاجه، ابواسحاق ابراهیم. دیوان ابن خفاجه، حقه: عبدالله سنده، ط ۱، بیروت: دار المعرفه، ۲۰۰۶م.
- ۲- ابن خلکان، شمس‌الدین. وفيات الأعیان. تحقیق: محمد محیی‌الدین، ج ۲، قاهره: مکتبه النهضة العربیه، ۱۹۴۸م.
- ۳- اسکندری، تیمور. توصیف طبیعت در دیوان ابن خفاجه. استاد راهنما: محمود ابراهیمی، دانشگاه کردستان، ۱۳۸۵.
- ۴- ایران‌منش و دیگران، «معرفی بدرالدین هلالی جتایی استرآبادی و غزل او بر اساس نسخه خطی غزلیات وی»، فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال هشتم، ش ۲، ۱۰۰-۸۳، ۱۳۹۴.
- ۵- بابایی دم طسوج، علی. زیبایی‌شناسی وصف در دیوان ابن خفاجه. استاد راهنما: محمود آبدانان مهدی‌زاده، دانشکده الهیات و معارف دانشگاه اهواز، ۱۳۸۷.
- ۶- باشلار، غاستون. النار فی التحلیل النفسی. ترجمه: نهاد خیاطه، بیروت: دارالاندلس، الطبعة الأولى، ۱۹۸۴.
- ۷- باشلار، غاستون، «پدیدارشناسی شعر»، ترجمه: علی مرتضویان. ارغنون، ۱۳۷۷، ش ۱۴، ۱۴۶-۱۲۹، ۱۳۷۷.
- ۸- _____ لهب شمع، المترجم: می‌عبدالکریم محمود. اردن: أزمه للنشر والتوزیع، الطبعة الأولى، ۲۰۰۵.
- ۹- _____ الماء والأحلام دراسه عن الخیال والماده. ترجمه: علی نجیب ابراهیم. تقدیم: أدونیس، بیروت: المنظمة العربیه للترجمه، الطبعه الأولى، ۲۰۰۷.
- ۱۰- بهرامی، منصور. بدیع در دیوان هلالی جفتایی. استاد راهنما: تورج عقدايي، دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان، ۱۳۹۲.
- ۱۱- پورشهرام، سوسن، «پژوهشی بر عنصر آب در روش نقد ادبی گاستون باشلار (با نگرشی بر شعر کسایی مروزی)»، ادبیات تطبیقی، سال سوم، ش ۱۰، صص: ۱۱۶-۱۰۱، ۱۳۸۸.
- ۱۲- _____، «تخیل کهن‌الگوی آتش در داستان سیاوش از منظر گاستون باشلار»، فصلنامه تخصصی مطالعات داستانی، سال اول، ش ۴، ۴۶-۳۵، ۱۳۹۲.
- ۱۳- تحویل‌داری، نگین، «عناصر طبیعت و عالم تخیل در شعر سپهری. مقالات اولین هم‌اندیشی هنر و عناصر طبیعت (آب، باد، خاک، آتش)»، به کوشش اسماعیل آریانی، چاپ اول، تهران: انتشارات فرهنگستان هنر، ۱۳۸۴.
- ۱۴- _____، «نقد دنیای خیال و نقد مضمونی از گاستون باشلار تا ژان‌پیر ریتشارد»، پژوهشنامه فرهنگستان هنر، ش ۸، ۶۹-۵۴، ۱۳۷۸.
- ۱۵- الزیات، احمدحسن. تاریخ الأدب العربی (للمدارس الثانویه و العلیا). بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۶هـ.ق.
- ۱۶- شامیان‌ساروکلائی، اکبر و حمیرا علیزاده، «طبیعت و تخیل خلاق در شعر سپهری و سینمای کیارستمی»،

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال چهاردهم ❖ شماره ۳۲

- پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، دوره ۲، ش ۲، صص: ۱۰۴-۷۹، ۱۳۹۳.
- ۱۷- شوالیه، ژان و آلن گربران. فرهنگ نمادها. ج ۲، ترجمه: سودابه فضایی، تهران: جیحون، ۱۳۷۹.
- ۱۸- ضیف، شوقی. الفن و مذاهبه فی الشعر العربی. قاهره: دارالمعارف، ۱۱۱۹م.
- ۱۹- طاهری‌نیا، علی‌باقر، «بررسی تصویر طبیعت در شعر منوچهری دامغانی و ابن‌خفاجه اندلسی»، مجله‌ی الجمعیه العلمیه الإیرانیه للغه العربیه و آدابها، العدد ۲، صص: ۱۵۷- ۱۴۳، ۱۳۸۴.
- ۲۰- طباطبایی‌عقدا، آمنه. نقد و تحلیل غزل‌های هلالی جغتایی. استاد راهنما: علی اصغر پهلوان حسینی، دانشگاه یزد، ۱۳۹۱.
- ۲۱- ظفری، پژمان. نقد و بررسی وصف طبیعت در دیوان ابن‌خفاجه اندلسی. استاد راهنما: وحید سبزیان پور، دانشگاه رازی، ۱۳۸۷.
- ۲۲- غنیمی‌هلال، محمد. ادبیات تطبیقی. ترجمه سید مرتضی آیت‌الله شیرازی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳.
- ۲۳- قائمی‌اصل، حسین. وصف طبیعت در شعر ابن رومی و ابن‌خفاجه اندلسی. استاد راهنما: نصر الله شاملی، دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۶.
- ۲۴- کشکولی، داریوش. بررسی صور خیال در اشعار هلالی جغتایی. استاد راهنما: مهدی کدخدای طراحی، دانشگاه چمران، ۱۳۸۷.
- ۲۵- نامورمطلق، بهمن. باشلار، بنیانگذار نقد تخیلی. پژوهشنامه فرهنگستان هنر، ش ۳، صص: ۷۵- ۷۲، ۱۳۸۶.
- ۲۶- ولک، رنه و آستین وارن. نظریه ادبیات. ترجمه ضیا موحد و پرویز مهاجر. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- ۲۷- هلالی‌جغتایی، بدرالدین. دیوان اشعار. تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران، ۱۳۷۵.